

بزرگمردی ساکن جغرافیای موسیقی

یادای از مرحوم دکتر لطفا... مفخم پایان، جغرافی دان و موسیقی دان ساکن مشهد به بهانه سالروز درگذشتش

سال‌ها شاگردی و ممارست، جمع‌آوری
مک‌توبه بود. سه دوره ردیف و یولون استاد
شش جروه از آرتانه‌های
همی، اهلجسن صبا، شیخ جروه از استادان
عصر اول، هجده قطعه‌ی سروده‌های آموزشگاه، که
آموزش سلفز رودولف، بیست و پنج قطعه
ضربی از استادان و تعداد زیادی از آرتانه و
سروده‌های گوناگون به صورت تک برگ‌ه
همه‌گرمی تنهایی‌اش از هنرهای لطیف، که
مفخم در سال‌های جنگ و خون و سیاه بود.

زمانی که در ایران دانش آموز و دانشجو بود، درس و موسیقی را با هم ادامه داد. به‌تدریج که پایش به فرنگ باز شد، هم‌زمان با تحصیل در مقطع دکتر، در رشته‌های زبان و فرانسه هم گواهی نامه عالی گرفت. پنج سال بعد که برگشت ایران، اقتدا بی تربیت دانش آموزان و شد معلم مقطع دبیرستان. او عجیب‌ترین معلم مدرسه بود. همان معلم خوش پوش، تمیز، مرتب و وقت شناس که ساعت آمدنش به‌کلا، تئاترهای

شد تا زمان بازنشتگی. ده پانزده سالی را میهمان مشهدی‌ها بود و زمانی که در قامت استاد دانشگاه ظاهر شد، همچنان همان مقام سختگیر دبیرستان‌های تهران بود و چه بسا قانون مداری دانشجویان را نفر به نفر با نام و چهره می شناخت. از روز اول تدریس، یک دفترچه درست کرد که بود که نام و تصویر هر چند متاعش را برای خود نوشته بود و هر چند هفته یک بار مرور می کرد. در روزگاری که هنوز خبری از اوام های دانشجویی نبود، دکتر مخمخ یا شناسایی دانشجویان بی بضاعت یا شکرستانی، پیش از هر چیزی می افتاد پی پیدا کردن کسی که شغل برابر وقت برایشان آفرینتیه نمی داد از جیب خودش وام می داد تا دانشجو بدغدغه مسائل مالی رانداشته باشد و فقط تمرکز کند روی درس. ها از او خرده ده ۴۰ معقضان وام زیاد شدند، بایکی از شعب بانک ملی قرار گذاشت تا با دانشجویان وام بدهد و خودش به شخصه پشت سفته هایشان امضا می گذاشت. از طرفی، همان اندازه انتظار داشت همه چیز به قاعد باشد. از نحوه پوشش دانشجویانش گرفته تا انتخاب کلماتشان. همه ای دانستند حتی وسط مرداد ماه، باید پیش از ورود به اتاق استاد، پاکت وشلوار آراسته حاضر شوند. دقیقه ها، می توانست روی قضاوت دکتر نسبت به دانشجویان تأثیر بگذارد. هیچ تاخیری پذیرفتنی نبود آن تاریخ که خود بین خوری فانیه را داشت. هنوز که هنوز است اگر سری به گروه حرفه ایی دانشگاه مشهد بزنین، چیزی نزدیک به ۶۰ درصد اسامی و نقشه های موجود، که هم با یادگار سال های حاضِر دکتر مخمخ است؛ اما همت بلند خود خریداری کرده بود. اما این تنها یادگار دکتر در حوزه حرفه ایی نبود. اولین انجمن فخرانیایی ایران به دست او تأسیس شده بود (فخرنیتسن، شما ده از محله خواف د، اسرار،

تاخیر نداشت. همیشه اتکوشیده بود. ادبیات خاص خودش را داشت. باسج هیچ سوآلی را به بعد مگوک نمی کرد. خستگی با او بیگانه بود و مثل یک افسر وظیفه شناس آمده بود تا سرپراپاری علمی آینده مملکت را برای نبردهای دشوار پیش رو مهیا کند.

ضابطه مند، دل سوز و باراداره

تا سال ۱۳۳۶ که دکتر مخم به مشهد پیاید. دانشگاه این شهر اصلا گروه جغرافیا نداشت. او آمده بود تا تحول تازه ای را دانشگاه ایجاد کند. خودش گروه جغرافیا را تأسیس کرد. به عنوان استاد و مدیر گروه مشغول به کار

ضابطه مند، دل سوز و بارداره
تا سال ۱۳۳۶ که دکتر مخمّم به مشهد پیاید، دانشگاه این شهر اصلا گره جغرافیا نداشت. آمده بود تا تحول تازه ای در دانشگاه ایجاد کند. خودش گروه جغرافیا را تأسیس کرد و به عنوان استاد و مدیر گروه مشغول به کار و

منابع: وبگاه موسیقی هارمونیک و زندگی نامه مرحوم دکتر لطف الله مفخم پایان، ازنگاه یکی از شاگردانش (محمد حسین پاپلی یزدی) در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد

روایت
روز

پدرم مدیر نفتی بود

مدرسہ راہ اجازہ می داد الانارنگی و پرتقال و خیار، می گفتم: چرا؟ می گفت: یکی نداره می بینہ بوش می خره تو جونش زهر میشه نو دلت. هر خوراکی هم که می گذاشت، پیرشالم به قاعدہ سه نفر می گذاشت، می گفت: بده بهشون دوستی هاتون جون بکیرہ. مادرم.

تکبریت می‌کشم، هر بار می‌رفتم پیش
و سوا ل می‌پوید بخیر می‌گفت: از بار
پایین بده که هنو مشاشو وانگردی!
پس بار بر سریدم چرا!! گفت: چشم مردم افتاده
بهشون نداشته باش بخره آهش نشسته باشه
رووی راز زندگی رو بخش می‌کنه... پدرم...
تکبریت می‌کشم! از شب از دفتر می‌رفتم خانه
و شوکی کوچکی سرمای نشسته بود و شوکی
سوی ریخت. مثل بچه‌های سومی از پنجمی‌ها
که خورده، بچه می‌کرد، بر سریدم می
شدند؟ گفت: خوندان و امینه، رنگ زنگ زد که
دومادم با دختر تازه عروسم امشب قرار بوده
و کیلو گونه و نیم کیلو خاشاخور و نیم دونه ک
که خیرسم شام اعیان، بخوریم، نعم، دونه ک

ساعت یک نصفه شب است، چمدانم را بسته ام. تا همین نیم ساعت پیش داشتم دست‌های زبر و زخم‌ت‌دردم را اسپم‌دار پوست می‌کشیدم و روغن زیتونی می‌مالیدم. پدرم در حوض‌نماهای زخم کاری هم یک قطره اشکم افتاد گفت دستش و سریع می‌مالیدم که نفهد. دست‌هایش را می‌مالیدم. دست‌های هفتادوپنج‌ساله‌اش را تمام‌شده‌حالا دوش می‌خوردم. می‌خواستی به سرم زد. آمدند. و تو بی‌حیاط با یک قوطی کبریت، من کبریت‌تراپی می‌کنم. یک شاخه کبریت در او می‌روم، می‌کنم روی زخم‌ت می‌قوای کبریت. درست در همین چند دقیقه که در ذهنم را از نیت می‌کنند فکر می‌کنم و به چیزی که در ذهنم گورگه که کم‌کم صعبانی آن داره بر کوجولو سرخ گورگه که کم‌کم صعبانی می‌شود. گر می‌گیرد غشلی می‌شود. مثل زنی که موشی را بپزند و او بپزد. مو شال می‌کند در باد و بد که قوت و شدت باد و او دهد موها شال می‌شوند روی شانه‌ها.

کبریت می کشم. سرش به مادرم گفتم: تا کی قسط خونه دارید؟ همان طور که بال سجادهاش را می بست گفت: مال من تمومه بابای تاهشتادسالگی اش. به این فکر می کنم تا هشتادسالگی بدهکار بودن چه طعمی می تواند بدهد. زبیر زبان مریدی داشته باشد که چهل سال معلم بوده است.

عکس روز

خاطراتی که پیر از ترکش اند

جنگ هیچ‌گاه صورت خوشی نداشته است. اصلاً جنگ چیزی جز ناخوشی نیست. هزاران شهید، هزاران جانباز، هزاران بی‌خانمان... و برخی هم جانباز، هم بی‌خانمان... ایثارگرانی که حالا تنها در گوشه آسایشگاهی از خاطراتشان صدای خمپاره می‌پیچد و همه دل خوشی‌شان عهدی است که با خدایشان بسته اند.

عکسی از مرکز توان بخشی جانبازان نخاعی امام خمینی (ره) که محسن بخشنده عکاس شهر آرا به ثبت رسانده است.

A photograph of a male patient lying in a hospital bed. He is wearing a grey long-sleeved shirt and has his hands clasped behind his head. The bed has a pink blanket and a colorful patterned pillow. In the background, there is a hospital room with other beds, medical equipment, and a person in a blue uniform.



جورواجور

چشم‌ها، سرزمین عجایب

چشم‌ها اولین کارشان تماشا کردند و دیدن است. چشم‌ها می‌نهند، حرف می‌زنند، ارتباط می‌گیرند و وصل می‌شوند به چشم‌های دیگر. چشم‌ها اول قدر زدنگی بیاد و مهم‌اند که برایشان هزاران کار نوشته شده، سوزۀ نقاشی‌ها چشم‌سازها بوده و منبع الهام شاعران و حالا هم یک عکاس ارمنی به نام سورن مانولیان به سراغ عکاسی از چشم‌ها رفته. آن هم چشم‌های حیوانات. عکس‌های بی‌تغییر و زیبا و منحصر به فرد که حاکی از جهان متفاوت هر موجود زنده‌ای است.

سون مانولیان با بازگذاری عکس هایش از چشم حیوانات در صفحات شخصی اش در فضای مجازی، از مخاطبانش می‌خواهد حدس بزنند هر چشم متعلق به کدام حیوان است. این سؤال بسیار چالش برانگیز و البته جذاب است. چون احتمالاً کمتر کسی می‌تواند حدس بزند که چشم حیوانات گوناگون در زیستگاه‌های مختلف را از نزدیک دیده باشد.

و این عکاس ۴۹ ساله ارمنستانی از سال ۲۰۰۶ به صورت حرفه‌ای عکاسی می‌کند. او علاقه مند به عکاسی از طبیعت و حیات وحش است. عکس‌های عکاس در مجلات و روزنامه‌های متعددی در ارمنستان و سراسر جهان منتشر شده‌اند. جدیدترین مجموعه محبوب او از عکس‌های کول‌زاپ چشم انسان با عنوان «چشم‌های زیبای شما» است. به همراه عکس‌های مشابه با عنوان «چشم‌های حیوانات» (بسیار مورد استقبال قرار گرفته است. این عکس‌ها از سوزی نشانی جوجگرافیک، تلگراف، گاردین و ده‌ها رسانه دیگر منتشر شده‌اند.



کایت

باهم ساخته‌اند تا به من ن سازند!

گفت: نخود، عسل و خربزه باهم نمی سازند. نشنید و خورد

یک ساعت دیگر یارو را دید مثل مار به خودش می پیچد.

گفت: نگفتم نخور این دو تا با هم نمی سازند؟

گفت: حالا این دو تا با هم خوب ساخته اند تا من یکی را از میان بردارند.

چرند و پرند، علی اکبر دہخدا